مطالعات محیطی هفت حصار شماره پانزدهم/ سال چهارم/ بهار ۱۳۹۵
صفحات ۳۶-۲۷

نگرش پدیدارشناسانه به بررسی نقش مرز در مکان‌های طبیعی و مکان‌های انسان‌ساخت

سنبل حاتمی*، سیدجلیل موسوی**، غلامرضا طلیسچی***

تاریخ دریافت مقاله: ۹۴/۸/۱۷
تاریخ پذیرش مقاله: ۹۴/۱۰/۲۲

چکیده

این پژوهش در پی بررسی موضوع مرز در مکان‌های انسان‌ساخت و مکان‌های طبیعی و بررسی موضوع میان فرد با زیست – جهانش هست. با توجه به نقش کلیدی مرز در مکان‌ها ابتدا به شناخت این پدیده (مرز) و سپس به بررسی آن در مکان‌ها پرداخته‌شده، همچنین در پی آن کیفیت مکان‌های حاصل از وجود این پدیده موردبررسی قرار خواهد گرفت. شیوه پژوهش به طریق مطالعات و کتابخانه‌ای هست و با استناد به مطالعات موجود توسط پیشگامان رویکرد پدیدارشناسی، این پژوهش در خصوص مرز شکل‌گرفته است. تا از این طریق فرد به شناخت نسبی از مکان و جهان اطرافش نائل‌آمده و در مداخلات محیطی‌اش موفق‌تر بوده و مکان‌هایی ایجاد کند که حس مکان و هویت در آن‌ها حفظ شود. تا شاید این‌گونه در کنترل زیست – جهانش موفق‌تر بوده و از پیشرفت مکان‌های بی‌هویت و بدون حس مکان حاصل از معماری مدرن پیش‌گیری کند و مکان‌هایی را باکیفیت و هویت مشخص ایجاد نماید.

واژگان کلیدی

مرز، محصوریت مکان، مکان طبیعی، مکان انسان‌ساخت

* کارشناسی ارشد معماری، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان E-Mail:sonbolhatami@ymail.com
** استادیار گروه معماری، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان E-Mail:mousavi_jalil@yahoo.com
*** استادیار گروه معماری، دانشگاه بوعلی سینا، همدان E-Mail: talischi_g@yahoo.com

[Downloaded from hafthesar.iauh.ac.ir on 2026-09-14]

مقدمه

مرز جایی نیست که چیزی در آنجا متوقف شود بلکه مرز جایی است که ازآنجا حضوری آغاز می‌شود. مرز واژه ایست بامعنایی عمیق چراکه در عین جدا کردن و ایجاد محصوریت می‌تواند ایجاد پیوند کرده و به عبارت بهتر محلی برای پایان یکی در آغاز دیگری باشد. مرزها ایجادکننده دیالکتیک هستند، دیالکتیک‌های درون و برون، پیدا و پنهان، حضوروغیاب، هستی و نیستی هست. همان‌گونه که تخیل مرز میان واقعیت و عدم واقعیت و وجود مرز میان هستی و نیستی است، آستانه در نیز، مرز میان درون و برون مکان است، مرز به گونه‌های مختلف بر انسان ظاهر می‌شود، مرزهایی که کاملاً آشکار، قابل‌لمس و رؤیت هستند مانند کهن‌ترین مرزهای فضایی تجربه‌شده توسط بشر (دیوار – سقف – کف) عناصری که در معماری نقش جداکننده محیط درون از محیط بیرون را دارد؛ و مرزهایی که به‌صورت پنهان‌اند ولی توسط حس افراد ایجاد محصورت می‌کنند مانند حریم خصوصی هر فرد که در علم روانشناسی محیط از آن تحت عنوان قلمرو فضایی یاد می‌کنند، مرزها با چهره‌های متفاوت حضور خود را هویدا می‌کنند و به‌طورکلی میان دو پدیده موجود مرزی وجود خواهد داشت که پایان یکی و آغاز دیگری است که می‌تواند جداکننده و در همان حال پیونددهنده دو پدیده باشد. محصورت شرط اساسی ایجاد مکان است و حضور خود را از مرزها آغاز می‌کند و یک فضا به‌واسطه مرز است که به مکان تبدیل می‌شود؛ و در این میان مرزها با ساختارهای متفاوت سبب ایجاد مکان‌هایی باکیفیت فضایی متفاوت می‌شوند. درواقع نوع و چگونگی ساختار مرزها ایجاد تنوع‌های مکانی و فضایی می‌کند و کاراکتری را برای فضا تعریف می‌کند. حضور انسان نیز در مکان می‌تواند ایجاد مرز کرده و به درک مرزهای موجود در مکان بیانجامد، نحوه حضور انسان در جهان و نحوه ارتباط انسان با محیط اطرافش به‌واسطه مرزهایی که وجود دارد میسر می‌شود مرزهای ذهنی و کالبدی عواملی هستند که انسان را از مکان و محیطش جدا کرده و در همان حال با محیط درمی‌آمیزد، پیش از حضور انسان در جهان، مرزها در میان مکان‌های طبیعی حضورداشته است اما اولین مرزهای تجربه‌شده توسط انسان مرزهای کالبدی و مرزهای میان جسمش با محیط اطراف است و بعدازآن با درک صحیح و شناخت این پدیده (مرز) است که قادر خواهد بود مکان‌هایی محصور جهت زندگی و آسایش خویش بنا کند.

پیشینه پژوهش

در بحث سوابق، موضوع مرز در مکان‌های طبیعی و مکان‌های انسان – ساخت از دیدگاه فیلسوفانی همچون هایدگر، نوربرگ – شولتز، گاستون بشلار، پروین پرتوی و... موردبررسی و مطالعه قرارگرفته است که نتیجه این پژوهش‌ها هرکدام به شکل‌گیری اثری موفق انجامیده است. در رویکرد پدیدارشناسی، نقش نوربرگ –شولتز بسیار حائز اهمیت هست تلاش‌های وی درزمینه تدوین و تبیین نظریه معماری با رویکرد پدیدارشناسانه که از نظریات هایدگر بسیار تأثیر پذیرفته نمایانگر جستجویی است در پی آشکار ساختن جریان‌های نهانی زیر جریان‌های ظاهری معماری. او در طی مهروموم‌ها با تبیین و معرفی اهمیت نگرش پدیدارشناسانه، در معماری آن را شیوه‌ای برای رهایی از بیگانگی انسان از فضای زیست خود معرفی نمود. در نگرش نوربرگ شولتز مکان به‌عنوان جایگاه وجودی انسان دارای ویژگی‌ها و ساختاری است که آن را برای سکونت پذیری انسان در جهان آماده می‌کند. در ساختاری که وی از مکان معرفی می‌کند، مفهوم عرصه درون و عرصه برون دارای جایگاه ویژه‌ای است. در تفکرات نوربرگ شولتز نیز رابطه فضایی درون و بیرون به‌منزله ابزار اولیه ایجاد تمایز و تقسیم در محیط شناخته می‌شود (موسوی، ۱۳۹۱: ۱۲).

نوربرگ شولتز در کتاب روح مکان به بررسی پدیدارشناسی مکان طبیعی و پدیدارشناسی مکان انسان – ساخت پرداخته است؛ و هرکدام از این مکان‌ها را به لحاظ خصلت فضایی و کاراکتر موردبررسی قرار داده است و به تأثیر محیط طبیعی بر مکان‌های انسان‌ساخت و به‌عکس تأثیر مکان‌های انسان– ساخت بر محیط طبیعی پرداخته است. ادوارد رلف در کتاب مکان و بی‌مکانی، مباحث مربوط به ارتباط انسان با مکان را موردبررسی قرار داده و در این میان مکان‌های طبیعی به‌عنوان بستری برای شکل‌گیری مکان‌های انسان‌ساخت معرفی‌شده‌اند.

پرتوی در کتاب در پدیدارشناسی مکان (۱۳۸۵) اشاره می‌کند که توسط پدیدار شناسان شاخص‌هایی در مورد ساختار مکان ارائه‌شده است. این شاخصه‌ها عبارت‌اند از تمایز بین پدیده مکان طبیعی و پدیده ساخت دست بشر و سپس ایجاد طبقه‌بندی افقی عمودی بیرون و درون است. این طبقه‌بندی‌ها دارای معانی فضایی‌اند و فضا را به‌عنوان یک بعد وجودی معرفی می‌کند. شاخصه دیگر کارتر مکان است و بررسی این موضوع مکان را در بستر زندگی روزمره مورد شناسایی قرار می‌دهد و این تنها شیوه است که روح مکان را قابل‌درک می‌سازد.

[Downloaded from hafthesar.iauh.ac.ir on 2026-09-14]
[DOR: 20.1001.1.23225602.1395.4.15.5.0]

موسوی در رساله دکتری خود سال (۱۳۹۱) با تبیین دیالکتیک عرصه درون و عرصه برون در پدیده مکان، این مقوله را در مکان‌ها و نیز در مکان طبیعی و انسان–ساخت موردبررسی قرار داده است.

مهداد جعفری در گزارش تحقیق پایان‌نامه کارشناسی ارشد (۱۳۸۹) خود، با روش اول‌شخص به بررسی موضوع مکان در خانه‌های شخصی و کاشانه‌ها پرداخته است.

پژوهش‌های انجام‌شده در خصوص موضوع مرز در مکان‌های طبیعی و مکان‌های انسان‌ساخت، درک انسان از محیط پیرامونش تأثیر چشم‌گیری داشته و به‌نوعی شرط اساسی برای حصول مکانی مناسب جهت سکونت و مأوای انسان است.

هدف پژوهش

هدف این پژوهش، شناخت ارتباط میان مکان‌های طبیعی و مکان انسان‌ساخت در مکان‌های زیسته هست که به‌تبع آن ساختار مرزهای میانی تغییر و در کیفیت مکان‌های طبیعی و انسان – ساخت نیز تغییرات حاصل می‌شود و این موضوع از سویی در تجربه افراد در مواجهه با این قبیل مکان‌ها تأثیر گذاشته و از سوی دیگر چگونگی کیفیت این ساختارهای ایجادشده در شناخت افراد نسبت به محیط پیرامونشان هست. ازاین‌رو آشنایی با مؤلفه‌ها و ساختارهای محیطی و چگونگی ارتباطات مکان‌ها با یکدیگر تأثیری شگرف در مداخلات انسانی در زیستگاهش دارد.

سؤال پژوهش

ازآنجایی‌که رویکرد این تحقیق به روش کیفی پدیدارشناسانه، شکل می‌گیرد و به دنبال ایجاد چهارچوبی در جهت درک ماهیت مکانی است و در پی ویژگی‌های کیفی مکان، یعنی چگونگی ارتباط عرصه درون و عرصه برون، هست. بر این مبنا، سؤال تحقیق بدین شکل مطرح‌شده است:

– مرزها چگونه بر مکان‌های طبیعی و مکان‌های انسان‌ساخت تأثیر خواهند داشت؟

– چگونه مرز و ایجاد محصوریت برای شکل‌گیری یک مکان و کیفیت‌های آن در ارتباط با یکدیگر هستند؟

روش پژوهش

در این تحقیق با رویکردی پدیدارشناسانه در راهبرد تحقیق کیفی و ابزار مورداستفاده در این تحقیق به‌صورت کتابخانه‌ای می‌باشد.

ادبیات پژوهش

مقاله حاضر در رویکرد پدیدارشناسانه موردبررسی قرارگرفته است ازاین‌رو بهتر است تا در خصوص برخی مباحث موجود در پدیدارشناسی توضیحاتی که در جهت بهبود درک موضوع کمک می‌کند ذکر شود:

پدیدارشناسی مکان: رویکرد پدیدارشناسی بر مبنای حضور انسان در جهان است و از طریق حضور است که گستره بی‌پایان فضا به مکان تبدیل‌شده و معنادار می‌شود. مکان و انسان دو پدیده وابسته به یکدیگر هستند زیرا حضور یکی باعث معنادار شدن دیگری می‌شود، همچنین مکان دارای دو مشخصه معنا و حضور است که در فضای معماری وسیله‌ای برای تحقق بخشیدن به مکان است. درواقع فضا تبلور فیزیکی مکان و یکی از مشخصه‌های بسیار مهم آن است (پرتوی، ۱۳۸۷: ۱۲۳). انسان زمانی قادر خواهد بود فضایی را به‌عنوان یک مکان درک کند که در آن فضا حضورداشته و احساس امنیت کند. حس امنیت و در – مکان – بودن زمانی حاصل می‌شود که فرد خود را درونی یافته و این درون از طریق محصورت فضایی حاصل شود. در سخن دیگر شرط اساسی به وجود آمدن مکان ایجاد مرز و محصورت در فضاست. محصورت تا ایجاد هویت‌های متفاوت در مکان می‌کنند، این تفاوت در هویت‌ها باعث تجربه‌های گوناگون در افراد می‌شود و بدین گونه یک مکان در ذهن بازدیدکننده ماندگار یا گذرا می‌شود. نوربرگ شولتز در خصوص مکان بیان می‌کند: «درون بودن، هدف اصلی در ورای مفهوم مکان است یعنی بودن درجایی دور ازآنچه بیرون است.» لیندون عنوان می‌کند: «اساس مکان عبارت است از خلق درونی که از یک برون مجزاست: (درون بودن دانستن اینکه کجایید است.)» (رلف، ۱۳۸۹: ۶۵). مکان به‌واسطه نوع حضوری که در آن شکل می‌گیرد دارای اهمیت می‌شود و هر حضوری به مکان معنایی خاص می‌بخشد، وجود سایه یک درخت در صحرا، حرکت یک رود در دشت هرکدام به مکانشان معناها و کیفیت‌هایی ویژه می‌بخشد.

زیرساخت‌های پدیدارشناسی

– **وجود:** در خصوص وجود آرا و نظریه‌های مختلفی مطرح‌شده است، عده‌ای وجود را فراتر از جسم و مایت می‌دانند و عده‌ای دیگر آن را صرفاً در حضور فیزیکی و به شکل ماده تعیین می‌کنند. دیدگاه اول در مباحث فلسفی سهروردی و شیخ اشراق و دیگر فلاسفه بحث

[Downloaded from hafthesar.iauh.ac.ir on 2026-09-14]
[DOR: 20.1225602.1395.4.15.5.0]

شده «که حضور را به‌صورت معنوی و خارج از مادت متصورند و بر این اساس‌اند که حضور و وجود با از میان رفتن جسمیت از بین نرفته و به مرحله دیگری منتقل می‌شود. دیدگاه دوم، وجود را جسمیت می‌داند و بر این اساس‌اند که با از میان رفتن جسمیت وجود نیز از میان خواهد رفت. (در این پژوهش بحث وجود، بر اساس دیدگاه (هایدگر) موردبررسی قرارگرفته است). هایدگر پیشگام این تفکرات است و وجود را بر اساس گرد هم آمدن چیزها می‌پندارد. مرلوپونتی به بودن در جهان، تأکید می‌کند و عنوان می‌کند که «وجود ما متضمن بودن ماست. ما به‌وسیله بدن خود برای بودن در مکان محدودشده‌ایم» (موسوی،۱۳۹۱: ۱۲). این جملات تأکید بر وجود مادی دارد چراکه اگر جسمی در جهان نباشد درواقع حضوری و وجودی نیز حاصل نخواهد بود. بشلار می‌نویسد: وجود به خود نمی‌نگرد. بلکه شاید به خود گوش می‌دهد و برجسته و مشخص نیست و با نیستی مرز کشی نمی‌شود.» (بشلار، ۱۳۸۸: ۱۰-۱۲).

- **وجود انسانی:** در نگرش پدیدارشناسی، بالاترین حد حضور که در- درون- بودن هستی را به‌طور کامل ایجاد می‌نماید، حضور و وجود انسانی است. مکان در تفکر هایدگری وجود، در جهت آشکار نمودن اصالت انسان در جهان به حضور درمی‌آید هایدگر اظهار می‌دارد: «مکان، انسان را در مسیری قرار می‌دهد که روابط و پیوستگی‌های خارجی وجود و درعین‌حال عمق و ژرفای آزادی و اصالت وجودی او را آشکار می‌کند» (موسوی،۱۳۹۱: ۱۲). مکان بر مبنای حضور انسان است که به مکان تبدیل می‌شود، بدون حضور انسان مکان به پهنه عظیم و فضا گون تبدیل می‌شود.

- **زیست جهان:** انسان از ابتدای حضورش در جهان به درک و دریافت محیط اطرافش مشغول است، همواره خویش را در مرکز جهانی مملو از اشیاء متصور می‌شود جایی که انسان در آن می‌زیید جهانی است که چیزها در آن ساکن هستند و حضور دارند. «ما هرروزه از خانه‌هایمان درآمده و در خیابان‌های شهرمان گام برداشته، با انسان‌های دیگر دیدار می‌کنیم، در این خلال به بناهای گوناگون داخل و خارج می‌گردیم و بدین ترتیب تکالیف زندگی روزمره‌مان را در (مکان) های مشخص به انجام می‌رسانیم. ما همواره در محاصره تعداد کثیری از چیزها قرار داریم: درختان- خانه‌ها- اثاثیه و که حضور بی‌وقفه ما در این جهان را نشان می‌دهد»، (طلیسچی) جهانی که فرد در آن زندگی می‌کند و می‌آموزد جهان تجربه‌های زیسته است، انسان در این جهان هر چراکه همانند خودش حضورداشته باشد را تجربه می‌کند. اگر حضوری ملموس نباشد در این جهان نیز حضور نخواهد داشت. هر فضایی که به‌واسطه حضور انسان یا شئ به مکان تبدیل شود ویژگی‌هایی را نیز دارا هست. این ویژگی‌ها گاه به‌صورت ساختاری در مکان عمل کرده و گاه مؤلفه‌هایی هستند که فرد از طریق برخی حواس خود قادر به درک آن‌ها هست؛ و بر اساس این ویژگی‌هاست که مکان معنادار و در افراد ایجاد تجربه‌های گوناگون می‌کند. این ویژگی‌ها و مؤلفه‌ها به شرح زیرند:

- **خصلت**: جوهر مکان بر اساس عناصر متشکله و چگونگی شناخت آن مکان حاصل می‌شود، بر این مبنا هر مکان خصلت خاص خود را دارد. زمانی که اولین بار از یک شهر دیدن می‌کنیم خصلت آن شهر و مکان‌هایش است که باعث می‌شود ما در آن شهر احساس صمیمیت و یا غربت نماییم.

- **روح مکان:** روح مکان را می‌بایست بیان‌کننده ارتباط عمیق انسان و به‌ویژه انسان در دوران پیش از مدرن با جهان-زیسته دانست (موسوی،۱۳۹۱: ۱۲). روح مکان درواقع همان حسی است که یک فرد در محیط دریافت می‌کند و در زمان‌های دیگر توسط همان حس قادر خواهد بود تا آن را برای خود تداعی سازد.

- **جهت‌یابی و این همان سازی:** انسان برای تحصیل پایگاه وجودی‌اش باید بتواند خودش را جهت‌یابی کند او باید بداند کجاست، همچنین می‌باید خود را با محیط این- همان سازی کند، باید بداند که چگونه در یک مکان مشخص قرار دارد. انسان در مکان‌های مختلف توسط نشانه‌هایی خود را جهت‌یابی می‌کند خواه این نشانه‌ها جنبه ساختاری در فضا داشته باشد و یا نشانه‌هایی در ذهن فرد باشد.

-**هویت مکان:** هویت در زندگی روزمره مفهومی اساسی است، به گفته هایدگر (ما در همه‌جا و هر جا و به هر صورت با انواع و اقسام وجود سرکار داریم و هویت نشان‌دهنده این موضوع است). هویت مکان موضوعی بسیار تأثیرگذار است و راز ماندگاری یک مکان در چگونگی هویت مکان خواهد بود چنانچه در برخی مکان‌های مدرن که نقش هویت کمرنگ است با نوعی بی‌مکانی و غربت‌زدگی روبرو هستیم.

- **ساختار کالبدی مکان:** در تحلیل ساختار مکان اولین گام تمایز بین پدیده طبیعی (چشم‌اندازهای طبیعی) و پدیده ساخت بشر (مجتمع‌های زیستی) است (پرتوی،۱۳۸۷: ۸۰). در تحلیل یک مکان و ساختارهایش تمایز بین طبیعی بودن مکان یا انسان- ساخت بودنش بسیار مهم است چراکه هرکدام از این پدیده‌ها بر اساس مؤلفه‌های خاص خود شناخته می‌شوند. نوربرگ شولتز عنوان می‌کند:

[Downloaded from hafthesar.iauh.ac.ir on 2026-09-14]
[DOR: 20.1001.1.23225602.1395.4.15.5.0]

ساختار مکان می‌بایست برحسب چشم‌انداز و قرارگاه توضیح داده شود و به‌وسیله مقولات فضا و خصلت مورد تحلیل قرار می‌گیرد (نوربرگ شولتز،۱۳۸۸: ۲۴).

-**دیالکتیک درون- برون:** در مقابل هر بیرونی- درونی وجود دارد اولین درون در مقابل جهان اطراف، درون انسان است که مرز میان این دو را جسم انسان تشکیل می‌دهد، درک درست از رابطه درون و برون به افراد کمک می‌کند تا تصویری صحیح از جهانشان در ذهن ایجاد کنند و طبق این تصویر و برداشت صحیح مکانشان را بر پا سازند. آفرینش یک درون به‌طور خودبه‌خود یک بیرون را تشکیل می‌دهد، رابطه دیالکتیک درون و بیرون امنیت فیزیکی و محافظت از عناصر طبیعی و مسائل اجتماعی را به وجود می‌آورد و نیز به داشتن حس هویت شخصی یا گروه کمک می‌کند (موسوی،۱۳۹۱: ۱۲).

دیالکتیک‌ها به‌نوعی با مرزها و کیفیت‌های حاصل از آن‌ها در ارتباط‌اند. مرزها ایجاد درونیت کرده و تقابل درون و برون یک مکان به وجود آورنده نوعی دیالکتیک هست. در نظرات بشلار، درون و برون با تکیه‌بر تجربیات حاصل از تخیل، نوعی دیالکتیک درون و برون را شکل می‌دهند که با پویایی بین آن‌ها همراه است: برای بشلار، درون با صمیمیت و برون با بزرگی و بی‌کرانگی هم پیوند است؛ اما دوگانگی آن‌ها به‌وسیله پویایی مشخص می‌شود.

- **مرز:** مرز آن نیست که بعضی چیزها در آن متوقف می‌شوند، بلکه همان‌گونه که یونانیان نیز پی برده بودند، مرز آن است که از آن بعضی چیزها، شروع به حضور می‌کنند (پرتوی، ۱۳۸۷: ۱۰۲).

مرز

محصوریت که توسط مرز ایجادشده، موجب هویتمندی مکانی می‌شود که اگر این محصورت از میان برود مکان نیز هویتش را از دست می‌دهد. هایدگر عنوان می‌کند: «مرز جایی نیست که چیزی در آنجا متوقف شود بلکه مرز جایی است که ازآنجا حضوری آغاز می‌شود» (پرتوی، ۱۳۸۷: ۱۰۲).

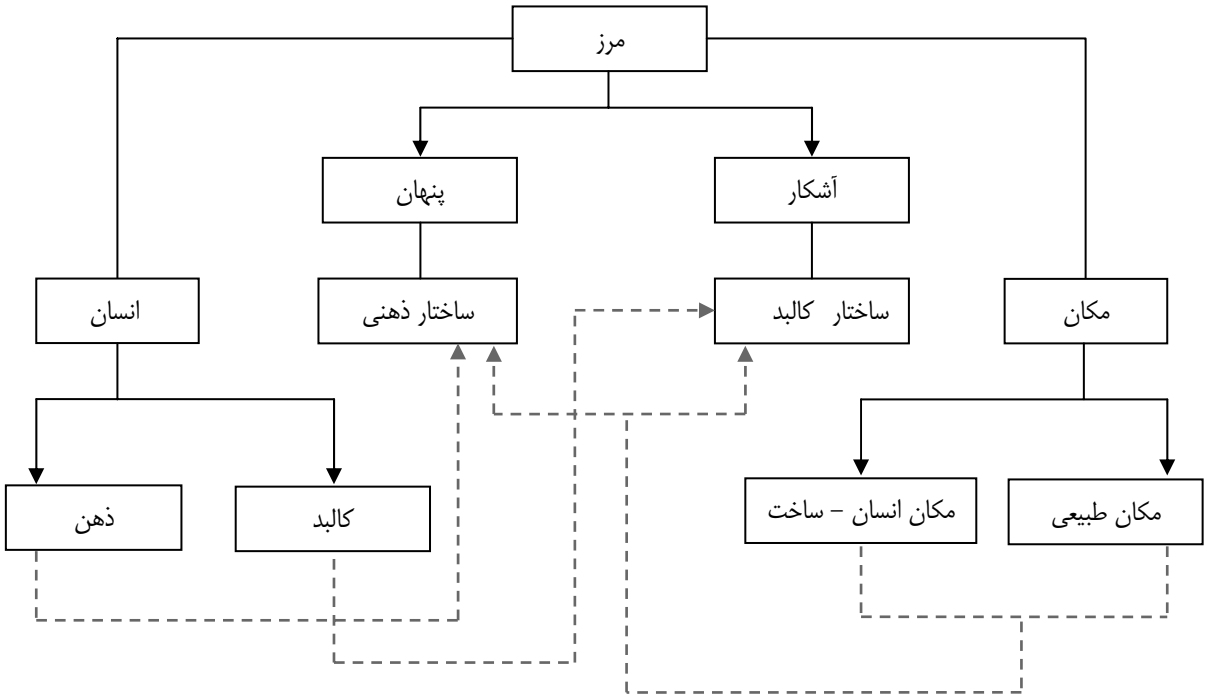

تصویر ۱- ساختار مرز در مکان‌ها و میان انسان با محیط پیرامونش

مرزها میان ارتباط انسان با جهان اطراف نقش مهمی به عهده‌دارند؛ زیرا همان‌طور که باعث جدایی انسان از جهان اطرافش می‌شوند، پیونددهنده آن‌ها نیز هستند. انسان جهان اطرافش را به‌واسطه مرزها شناخته و درک می‌کند و برای تحصیل بهتر این شناخت از راه‌های گوناگونی اقدام می‌کند. در ابتدا او باید به شناخت مرزهای میان خودش با جهان پیرامونش بپردازد که این موضوع به‌صورت غریزی در انسان شکل می‌گیرد، زمانی که فرد در کودکی اطرافش را کنکاش می‌کند، درواقع در حال شناخت و گذر از مرزهای میان

[Downloaded from hafthesar.iauh.ac.ir on 2026-09-14]
[DOR: 20.1225602.1395.4.15.5.0]

جسمش و دنیای اطرافش هست؛ و پس از تکمیل این مرحله او به بررسی مرزهای ساختاری در محیط اطراف و در ذهنش می‌پردازد. مرزها بر اساس ساختارشان به‌صورت مرزهای آشکار و مرزهای پنهان یا مرزهای کالبدی و مرزهای ذهنی می‌باشند؛ و بدین ترتیب چه در محیط و چه در افراد تجربه کننده محیط تجربیاتی باکیفیت‌های گوناگون به وجود می‌آورند.

– **مرزهای کالبدی:** انسان به‌واسطه کالبدش در دنیا حضور فیزیکی دارد و به کمک کالبدش محیط اطرافش را شناسایی می‌کند، او از آغاز زندگی از طریق کالبدش محیط را دریافت و درک می‌کند. هر عضوی از بدن طبق ساختار خود به‌نوعی در این دریافت‌ها انسان را یاری می‌رساند. پلاسما با اشاره به فلسفه مرلوپونتی که تن انسان را مرکز تجربه جهان به شمار آورده و آن را در جهان به‌مثابه قلب در اندام جاندار می‌انگارد اظهار می‌دارد که «تجربیات حسی به‌واسطه تن یکپارچه گردیده و جهان و نفس همواره یکدیگر را بازتعریف کرده آگاه می‌سازد. درواقع دلیل اینکه ما مکان‌های خاص را به خاطر می‌آوریم آن است که آن‌ها کالبدمان را متأثر ساخته‌اند. یا ما آن‌ها را از طریق کالبدمان تجربه کرده‌ام. دیدار ماسوله صرفاً خاطره چشم‌اندازهای زیبای آن نیست بلکه خاطره فراز و نشیب‌هایی است که تن ما و عضلات ما، بالا و پایین رفتن از آن را تجربه کرده کف پایمان ناهمواری‌های راهش را فهمیده دماغمان بوهایش را استشمام کرده، گوش‌هایمان همهمه بازارش را شنیده، خاطره ماسوله خاطره‌ای تن– بنیاد است» (شیرازی، ۱۳۹۱: ۴۷) و بدین طریق است که انسان مرزهای محیط را توسط کالبدش درک می‌کند اما برخی از مرز از طریق کالبد درک نشده بلکه در ذهن فرد ساختار پیدا می‌کند، دیوارها – حصارها و هر عنصر کالبدی که حضورش و ساختارش ملموس باشد به وجود آورنده مرزهای کالبدی و هر آنچه حضور کالبدی نداشته و در تخیل انسان باشد مرزهای ذهنی می‌باشند.

– **مرزهای ذهنی:** انسان در ذهن خود می‌تواند مرزهایی ایجاد کند و یا از حیطه مرزهای زمانی فرارود. انسان توسط قدرت تخیل خود قادر است فضایی و مکانی را در ذهنش بازسازی کند و در این میان بدن و حواس فرد می‌تواند گذشته را لمس کند، او دستگیره کهنه درب، بوی صندوقچه‌های درون اتاق و حتی گرمی و سردی مکانی را نیز در ذهن خود تداعی می‌کند. خیال همچون پلی مسیر خروج انسان از روزمرگی‌هایش می‌شود. برای انسان قوی‌ترین و امن‌ترین پناه گاه، قلمروی ذهنی است که گاه در خلوت و تنهایی فرد با پناه بردن به این قلمرو به بازسازی روحی خود خواهد پرداخت. «هر یک از ما کنجی از خانه را بارها از آن خودکرده‌ایم و قلمرویی درون قلمروی محرم خانه ساخته‌ایم، قلمرویی خاص خود» (پلاسما، ۱۳۹۰: ۶۵). مرزهای ذهنی دارای ساختار کالبدی نبوده و اغلب به‌صورت پنهان و در احساسات افراد بروز می‌کنند؛ یعنی افراد این قبیل مرزها را توسط حواس خود درک می‌کنند. علاوه بر مرزهایی که با کالبد و تخیل انسان درک می‌شوند، مکان‌ها نیز مملو از مرزهای گوناگون هستند مرزهایی که هرکدام تعیین‌کننده اهمیت و کیفیت‌های فضایی می‌باشند. کریستین نوربرگ شولتز مکان‌ها را در دودسته مکان‌های طبیعی و مکان‌های انسان‌ساخت قرار می‌دهد و برای هرکدام ساختاری مشخص تعریف می‌کند. در این مکان‌ها نیز مرزهای آشکار و پنهان ایجاد کیفیت‌های فضایی متفاوتی می‌کنند. در مکان‌های طبیعی کرانه‌های باغ – خط افق – رشته‌کوه‌های به‌هم‌پیوسته و... و در مکان‌های انسان‌ساخت دیوارها – کف‌ها و سقف‌ها عناصر مرزی هستند که به وجود آورنده محصوریت‌اند و فضا را به مکان ارتقاء می‌دهند.

مرز در مکان‌های طبیعی: اصطلاح (مکان طبیعی) حاکی از مجموعه‌ای از سطوح محیطی، از قاره‌ها و کشورها گرفته تا یک قطعه سایه در زیر درخت است، همه این مکان‌ها به‌واسطه خصوصیات عینی زمین و آسمان معین می‌شوند (نوربرگ شولتز، ۱۳۸۸: ۵۲). برای درک یک محیط طبیعی کافی است فرد حضور خود را در میان زمین و آسمان آنجایی که هیچ عنصر انسان – ساختی حضور ندارد بیابد، (زمین – آسمان – افق) عناصر مهم و تشکیل‌دهنده مکان طبیعی هست. انسان در مهروموم‌های زیستن در طبیعت پی برد که برای هماهنگ شدن با این پدیده و برای بقای بیشترش باید از عوامل و قوانین حاکم در نظم طبیعت استفاده کرده و آن‌ها را در ساخته‌هایش بکار برد. انسان‌های ابتدایی، برای ایجاد سکونتگاه‌هایشان به دل طبیعت پناه برده و در آغوش کوه‌ها و صخره‌ها محل و مأوایش را ترتیب داد تا در این هم‌زیستی با جهان اطرافش رازهای بقا و سکونت را بیاموزد. «صخره‌ها، گیاهان و آب (چیزها) ی طبیعی ابتدایی هستند و به تعبیر میرچالیاده مکان را معنادار یا مقدس می‌سازند، او می‌نویسد (بدوی‌ترین مکان‌های مقدس که می‌شناسیم آن‌هایی هستند که خرده جهان را به وجود می‌آورند، چشم‌اندازی از سنگ‌ها، آب و درختان) همچنین یادآوری می‌کند که (چنین مکان‌هایی هرگز به دست انسان انتخاب نمی‌شوند، آن‌ها فقط از سوی او کشف می‌شوند، به‌عبارت‌دیگر مکان مقدس به طریقی خود را بر وی آشکار می‌سازد.)» (همان،۱۳۸۸: ۴۸).

هر فهمی از محیط طبیعی ناشی از تجربه آغازین طبیعت به‌مثابه انبوه (نیروهای) زنده است. «بدین‌سان انسان در طبیعت ریشه دوانده و وابسته به نیروهای طبیعی بوده است. رشد قابلیت‌های ذهنی انسان از تحصیل چنین کیفیات پراکنده تا تجارب منسجم‌تری که در آن

[Downloaded from hafthesar.iauh.ac.ir on 2026-09-14]
[DOR: 20.1001.1.23225602.1395.4.15.5.0]

اجزا و روابط متقابل در حالتی عام و کلی فهمیده می‌شوند تداوم می‌یابند، این فرآیند می‌تواند به شیوه‌های مختلف و در تطابق با محیط محلی رخ دهد.» (همان، ۱۳۸۸: ۵۲).

«انسان با حضور در یک مکان طبیعی و با تجسس در آن مکان به درک و دریافت عوامل و مشخصه‌های آن مکان نائل آمد و از این طریق می‌تواند بر آن محیط چیره شده و به دخل و تصرف آن بپردازد، ذهن افراد در یک محیط و بنا به شرایط محلی یک منطقه خلاق و پویا شده و از این طریق می‌توانند مکان طبیعی را به همراه نیروهای پیرامونش در اختیار خود گیرند. انسان در ابتدا دریافته است که طبیعت از عناصر وابسته‌ای تشکیل یافته است که وجود بنیادین بودن را بیان می‌کند، چشم‌اندازی که او در آن میزید، جریان صرف پدیده‌ها نیست، بلکه دارای ساختار بوده و به معناها تجسد می‌بخشد.» (همان، ۱۳۸۸: ۴۳) «آمیختگی از انسان و نظم طبیعت هستند و مراکز معناداری از تجربیات بلافصل ما از جهان هستند.» (سیمون،۱۹۹۶).

انسان در میان زمین و آسمان حضور خود را درک می‌کند و این‌گونه به درک چیزهای موجود در اطرافش می‌پردازد. چیزها نیز با گرد هم جمع شدن جهان را می چیزند و آن را بر انسان آشکار می‌کنند. در مکان‌های طبیعی هر عنصری قادر خواهد بود تا مرز میان دیگر عناصر باشد یک ردیف درخت در انتهای باغ تغییر در نوع گیاهان و یا بافت زمین، همگی به‌نوعی مرزهایی هستند که در عین جداکنندگی پیوندی را در طبیعت به وجود می‌آورند. (افق- زمین- آسمان) عناصری هستند که در طبیعت بسیار مهم‌اند و نقش تعیین‌کننده دارند. زمین بستر مرزهای گوناگون و آسمان گستره بدون مرز هستی، در افق از یکدیگر جدا و هم‌زمان به یکدیگر می‌پیوندند تا بخشی از مکان طبیعی را به وجود آورند. مکان‌های طبیعی بر اساس ساختارشان شناخته و تجربه می‌شوند و همین ساختار است که درون مکان‌های طبیعی ایجاد مرز می‌کند. مرزها گاه توسط عناصر معماری و مصالح ساختمانی حاصل می‌شود و گاه توسط گیاهان و دیگر عناصری که قابلیت معماری شدن رادارند شکل می‌گیرند؛ و درواقع مرزها در هر شکل و ساختاری که باشند قابل‌رؤیت و آشکارند. همین ویژگی مرز سبب شد تا انسان پس از قرارگیری در مکانی که دارای محصورت بود پی به وجود مرز و خاصیت آن برده و با کمک این پدیده به ساختن مکان‌هایی امن برای زندگی‌اش بپردازد انسان پس از خروج از غارها توانست با استفاده از عناصر و گیاهان پیرامونش مرزهایی ایجاد کند و مکانی امن برای بقای خود ترتیب دهد. او خیلی زود عناصری مانند (دیوار – کف – سقف) را شناسایی کرده و تلاش برای جایگزینی عناصر مشابه در ساخته‌هایش را آغاز نمود. گاه ممکن است مرزهایی در مکان‌ها شکل بگیرند که دارای ساختار کالبدی نباشند اما ساختاری کاملاً ذهنی برای افراد داشته باشند این قبیل مرزها هیچ‌گاه رؤیت نمی‌شوند اما به‌خوبی احساس می‌شوند و مکان را از محیط‌های اطرافش جدا می‌سازد. زمانی که در یک باغ بی حصار قدم می‌زنیم گر چه باغ محصورت کالبدی ندارد اما هنگامی‌که به انتهای باغ نزدیک می‌شویم حس بیرون رفتن از درون باغ نشان‌دهنده محصورت ذهنی باغ است. جهان طبیعی اطراف انسان مملو از مرزهایی است که انسان آن‌ها را در ذهن خودساخته و یا به‌صورت طبیعی وجود داشته‌اند و با الگوبرداری از این ساختار به تعیین قلمرو و مکانش پرداخته است. ازاین‌روست که مکان‌های طبیعی پایه و اساس دیگر مکان‌ها بشمار می‌آید چراکه اولین زیست- جهان انسان بوده و درک انسان از محیطش را حاصل می‌شود.

مرز در مکان‌های انسان- ساخت: «اصطلاح مکان انسان‌ساخت بر مجموعه‌ای از سطوح محیطی از روستاها و شهرها گرفته تا خانه‌ها و فضاهای داخلی آن‌ها دلالت دارد. همه این مکان‌ها حضور یافتن (وجود) خود را از مرزها آغاز می‌کنند. کیفیت شاخص هر مکان انسان – ساخت عبارت از محصوریت (enclosure) است و ویژگی‌های فضایی آن به‌واسطه چگونگی محصورت آن معین می‌شود. بدین‌سان محصورت می‌تواند کم‌وبیش کامل باشد، بازشوها و جهت‌های ضمنی می‌توانند حاضر باشند و ظرفیت مکان متناسب با آن تغییر کند.» (نوربرگ شولتز: ۹۱). باشیدن در میانگاه زمین و آسمان حضور را به اثبات می‌رساند، در مکان‌های انسان‌ساخت شیوه ساخت و چگونگی قرار گرفتن بنا درواقع باشیدن بنا و میزان و کیفیت ادراک افراد را نمایش می‌دهد. زمانی که انسان محیطی را برای سکونت خویش برمی‌گزیند درواقع تصمیم به مقابله با نیروهای آن منطقه دارد و برای حفظ سکونت و بقای خود هر چه بیشتر بر کیفیت مکان‌های انسان‌ساختش می‌افزاید تا از این طریق بتواند نیروها را کنترل و یا حتی در اختیار خود گیرد. عواملی ازاین‌دست سبب شد که هر منطقه ساخته‌شده‌ای شرایط و ویژگی‌های خاص خود را دارا باشد، به‌عبارت‌دیگر هر منطقه‌ای روح مکان و سرشت خاص خود را داشته و همین عامل سبب تفاوت‌ها و ایجاد مرزها شود. خصلت مکان انسان – ساخت تا حدود زیادی به‌واسطه درجه گشودگی آن معین می‌شود. سختی یا شفافیت مرزها موجب می‌شود تا فضا منزوی و یا به‌عنوان بخشی از یک کلیت به نظر آید، در اینجا به رابطه درون – برون بازمی‌گردیم که تشکیل‌دهنده گوهر اصلی معماری انسان – ساخت است. «یک مکان می‌تواند بدین‌صورت جان پناهی منزوی و جدا باشد که معنای آن حاصل حضور عناصر نمادین است، یا حاکی از یک محیط عینی (ادراک‌شده) باشد یا به جهانی

[Downloaded from hafthesar.iauh.ac.ir on 2026-09-14]
[DOR: 20.1225602.1395.4.15.5.0]

آرمانی و تصور شده مرتبط باشد. رابرت ونتوری در این خصوص می‌گوید: معماری در تلاقی نیروهای درونی و بیرونی فضا یا کاربری‌ها اتفاق می‌افتد. واضح است که این تلاقی در دیوار و به‌ویژه در بازشوها که دو حوزه را به هم می‌پیوندند اتفاق می‌افتد» (نوربرگ شولتز، ۱۳۸۸: ۹۴). گاه ایجاد یک صفه در دل دشت یا جنگل، قرار دادن یک سایبان در گوش‌هایی از مسیر عابر پیاده، فضا را به مکانی انسان – ساخت تبدیل می‌کند. کیفیت فضاهای انسان – ساخت رابطه مستقیم با نوع محصوریتش و یا درجه شفافیتش با محیط اطراف دارد. مکان‌های انسان‌ساخت یا مصنوع با ایجاد محصورت به وجود می‌آید هر محصوریتی خواه پنهان و یا آشکار، قادر است تا فضایی را به مکان تبدیل کرده و اگر این محصورت ساخته‌شده باشد مکان را نیز به یک مکان انسان – ساخت تبدیل می‌کند. مکان‌های انسان – ساخت که به‌عنوان (مجتمع‌های زیسته) هم نامیده می‌شوند به‌نوعی شرایط سکنی گزینی افراد را فراهم می‌آورند. انسان برای سکنی گزیدن مجبور به دخالت در محیط اطرافش شد و چگونگی دخالت آن‌ها سرچشمه از شناختشان از محیط بود. فرد با برداشت صحیح از کیفیت برون بودن جهان اطرافش، موفق به ساختن درونی در مقابل آن جهان شد. «مکان انسان – ساخت فهم انسان از محیطش را نمایان می‌سازد، تکمیل می‌کند و نهادینه می‌سازد. به‌علاوه می‌توان تعدادی از معناها را نیز گرد هم آورد. به‌واسطه ساختن، مکان‌های انسان – ساختی خلق می‌شوند که روح مکان ویژه خود رادارند. این روح از طریق آنچه نمایان می‌شود، تکمیل می‌شوند و نهادینه می‌شوند یا گرد هم می‌آید تعیین می‌گردد، در معماری بومی روح مکان انسان – ساخت باید به‌خوبی پاسخگوی مکان طبیعی خود باشد در عوض در معماری شهری باید جامع‌تر باشد.»(همان، ۱۳۸۸: ۸۸). افراد طبیعت را زمینه اصلی قرار داده و مکان‌های انسان – ساختشان را بر پایه و اساس آن بنا می‌کنند. در این خصوص می‌توان به روستای ماسوله اشاره کرد که بناها هماهنگ با فراز و نشیب کوه و شیب تند کوه شکل‌گرفته‌اند، همچنین روستای میمند که بناها برای در امان بودن از شدت تابش آفتاب در دل زمین ریشه دوانده‌اند. این آثار انسان – ساخت به‌خوبی شناخت افراد را از محیطشان و درک صحیح افراد را به نمایش گذارده است و به بهترین و زیباترین شیوه ممکن (باشیدن) را در میان زمین و آسمان اعلام کرده و به حضور می‌رسانند. «باشیدن در میان عرش و زمین به معنی استقرار یافتن در (میانگاه گوناگون) است یعنی عینیت‌بخشی وضعیت عمومی چونان مکانی انسان – ساخت.» (همان، ۱۳۸۸: ۱۷).

محیط انسان– ساخت؛ زمانی معنادار است که انسان احساس (در خانه) بودن را تجربه کند «مکان‌هایی که ما در آن‌ها رشد یافته‌ایم چنین خانه‌هایی هستند، به‌خوبی میدانیم که راه رفتن بر سنگفرش آن و بودن در میان دیوارهای مختص آن یا سقف ویژه‌اش چه حسی دارد، ما از محصورت آرام‌بخش خانه جنوبی و گرمای آرامش‌بخش اقامتگاه شمالی آگاهیم. انسان از آغاز دریافته است که خلق یک مکان به معنای بیان گوهر وجودی هستی است. محیط انسان – ساختی که فرد در آن زندگی می‌کند صرفاً ابزاری عملی یا نتیجه رویدادی بی‌هدف نیست، بلکه واجد ساختار بوده و معناها را تجسد می‌بخشد.» (همان، ۱۳۸۸: ۷۹). یکی از محققان مکان که به‌طور ویژه‌بر عناصر فضایی مکان که مقوله "مرز" در مکان را تعریف می‌کنند، دارای تحقیقاتی است، توماس تایس–ایونسن است. او در کتاب خود بنام "الگوهای ازلی در معماری" (۱۹۸۷) با تمرکز بر حالات وجودی سه عنصر کف، دیوار و سقف، از طریق تجربه‌های انسانی، نوعی ارتباط درون و برون را در مکان پیشنهاد می‌دهد: «در آن کتاب، الگوهای ازلی در معماری تایس ایونسن، استدلال می‌کند که معماری ساختن یک درون در وسط یک بیرون است مسیری مشخص در آنچه یک ساختمان حسی از گشودگی یا محصوریت (بسته به درجات رابطه درون و بیرون) را فرامی‌خواند که می‌تواند با بررسی کف و دیوار و سقف (مهم‌ترین عناصر اصلی معماری)، توضیح داده شود به‌طوری‌که آن‌ها حرکت، وزن و ماده را بیان کنند.»(سیمون، ۱۹۹۹). توماس تایس–ایونسن، با طرح سؤال؛ آیا امکان‌پذیر است که نظریه‌ای را نه‌تنها بر مبنای فنّاوری بلکه بر پدیداری کامل از معماری به وجود آورد؟ به دنبال پیدا کردن الگویی برای درک و تفسیر پدیده مکان است، او در جواب به این سؤال با قرار دادن تجربه به‌عنوان اساس درک انسان از جهان هستی، عناصر کف، دیوار و سقف را با مبنای وجودی سه حالت؛ وزن، حرکت و ماده موردبررسی قرار می‌دهد؛ «آگاهی ما در ارتباط باتجربه محیط، بازنمایی می‌شود.» (تایس–ایونسن، ۱۹۸۷: ۲۳) و عناصر کف، دیوار و سقف را دارای توان بیان وجودی باقابلیت تجربه انسانی در معماری فرض می‌کند. دیوارها شاید در معماری اولین عنصری است که به چشم می‌آید، دیوار تشکیل‌دهنده بناهای انسان‌ساخت‌اند و چگونگی باشیدن هر بنا توسط دیوارهایش مشخص می‌شود. کهن‌الگوهای مکان انسان– ساخت شامل (دیوار– کف– سقف) است که گرد هم آمدن این عناصر ایجاد مکان انسان– ساخت می‌کند. این عناصر نقش جداکننده‌های مکان را نیز از محیط اطرافش دارد. انسان‌ها بر اساس شرایط و موقعیت‌هایی که در آن می‌زیستند و با استفاده از عناصری که محیط در اختیارشان می‌گذاشت مکان‌هایشان را ساخته و عناصر (دیوار – کف – سقف) را انتخاب می‌کردند. این رفتار بشر در طی مهروموم‌های متمادی پیشرفت کرده و خطرات و عوامل موجود در طبیعت او را مجبور به ساخت مکان‌های دائمی و مستحکم‌تر نمود. او با کمک عناصر موجود در دسترس فضای

[Downloaded from hafthesar.iauh.ac.ir on 2026-09-14]

[DOR: 20.1001.1.23225602.1395.4.15.5.0]

اطرافش را به مکانی برای زندگی تبدیل کرد و بر اساس چگونگی مرزبندی مکان‌ها به کیفیت‌های مکانی متفاوت نیز دست پیدا کرد؛ و بدین ترتیب هویت یک مکان شکل می‌گیرد و «هنگامی‌که این مرزبندی مکانی مخدوش شود و از میان برود. مکان هویت خود را از دست می‌دهد» (همان، ۱۳۸۸: ۳۷).

«در یک مکان انسان–ساخت درون از بیرون توسط آستانه یا مرز جداشده است و کیفیت این پدیده و نظم آن باعث نظم فضایی در مکان نیز می‌شود.» (نوربرگ شولتز، ۱۳۸۷: ۲۵). «مکان انسان – ساخت چیزی بیش از یک فضا با درجه متنوعی از گشودگی است. مکان انسان – ساخت در مقام یک ساختمان بر روی زمین می‌ایستد و به سمت آسمان برمی‌خیزد.» (همان، ۱۳۸۸: ۹۷). درواقع مکان‌های انسان – ساخت با شیوه باشیدن خود، خود را به هر بیننده‌ای نمایان می‌کنند و معرف خصلتی خاص از خود هستند یک ایوان بلند در ورودی مسجد خصلتی روحانی و ملکوتی دارد و با شیوه قد برافراشتن خود ناخودآگاه هر توجهی را به بالا و جایگاه ذات بی‌مانند جلب خواهد کرد. ساختن (making)، وجهی از انسجام است. وجه دیگر آن (فرم) است، انسجام تعیین‌کننده آن است که یک ساختمان چگونه می‌ایستد و برمی‌خیزد و چگونه نور دریافت می‌دارد. واژه (ایستادن) اشاره به رابطه ساختمان با زمین داشته و (برخاستن) بیانگر رابطه‌اش با آسمان است. ایستادن به‌واسطه نوع عملکرد پایه (base) و دیوار (wall) تعیین می‌یابد. پایه بر جرم و شاید فرورفته و عناصر افقی تشدید شده ساختمان را به زمین (می‌بندند) درحالی‌که تأکید بر جهت عمودی تمایل به (آزاد) ساختن آن دارد. خطوط و اشکال عمودی نشان‌دهنده رابطه‌ای فعال با آسمان و خواست دریافت نورند. به‌واقع عمودی گری و آرمان‌های مذهبی همواره باهم بوده‌اند. بدین طریق؛ زمین و آسمان در دیوار باهم تلاقی می‌کنند و شیوه (بودن) انسان بر روی زمین در نوع روی دادن این تلاقی تعین می‌یابد.» (همان، ۱۳۸۸: ۹۸).

انسان با کمک ساختن بناهایش معناهای محیطی‌اش را تجسد می‌بخشد درواقع از طریق ساختن مکان‌ها است که خود را در یک محیط ماندگار می‌کند، انسان با ساختن یک مکان ریشه‌دار می‌شود و خود جزئی از آن مکان می‌شود. واژ این طریق چشم‌اندازی را دچار تغییر می‌کند. این‌گونه دخالت فرد در محیط اطرافش نحوه و میزان شناختش از جهانش را آشکار می‌کند و بدین طریق زمینه چشم‌انداز را تغییر می‌دهد. دخالت انسان در یک محیط و الحاق شدن ساخته‌هایش، ایجاد چشم‌انداز فرهنگی می‌کند. انسان‌ها همواره در طی زندگی خود معتقد به وجودی ماء ورایی بودند و برای بقای خود و ساخته‌هایشان از آن وجود حمایت می‌طلبیدند، آن‌ها این حضور را در طبیعت بیشتر از هر جای دیگر حس کرده و همواره سعی بر آن داشته‌اند تا مکان زندگی خود را به‌نوعی در ارتباط با مکان‌های طبیعی برپا سازند. حضور انسان درروی زمین و زیر آسمان اثبات وجودی‌اش هست. درک صحیح انسان از محیط اطرافش و مکانی که در آن زندگی می‌کند تأثیری شگرف بر نحوه دخالتش در آن محیط دارد. چراکه فرد با آن محیط عجین شده و هر عنصری که درصدد ایجاد ناهماهنگی در مکانش باشد درواقع امنیت مکانی وی را بر هم زده و ناخوشایند می‌نماید. برقراری ارتباط صحیح و مناسب میان مکان‌های طبیعی و مکان‌های انسان – ساخت در یک چشم‌انداز به شناخت فرد از آن چشم‌انداز بستگی دارد و هر چه این شناخت بیشتر باشد ارتباط این دو مکان تناسب و نظم بهتری خواهد داشت. انسان با قرار دادن عناصر کالبدی و ایجاد مرزبندی در یک محیط؛ آن را محصور و مکانی را به وجود می‌آورد و سپس با ایجاد روزنه و آستانه سعی در به وجود آوردن ارتباط بصری یا کالبدی با محیط اطراف دارد؛ و بنا بر کاربری مکان این عناصر را انتخاب می‌کند. مکان به‌واسطه عناصر تشکیل‌دهنده‌اش و چگونگی قرارگیری آن‌ها نحوه باشیدن خود را و همچنین میزان شناخت سازنده‌اش را به نمایش می‌گذارد.

«انسان چشم‌انداز فرهنگی را می سازد؛ و ساختار بالقوه آن را چونان کلیتی معنادار آشکار می‌نماید. یک چشم‌انداز فرهنگی مبتنی بر (کشتن و پروردن) است و مکان‌ها، راه‌ها و قلمروهایی معین را شامل می‌شود که فهم انسان از محیط را تعین می‌بخشد.» (نوربرگ شولتز، ۱۳۸۸: ۸۱).

نتیجه‌گیری

مرزها خواه آشکار و یا پنهان در مکان‌ها ایجاد محصورت کرده و محصورت، فضا را به مکان ارتقا می‌دهد. در مکان‌های انسان–ساخت این محصورت توسط عناصر تشکیل‌دهنده مکان ایجاد می‌شود درواقع در این قبیل مکان‌ها عناصر متشکل مکان، خود مرزهای مکان با جهان اطرافش نیز هست، مکان‌های انسان– ساخت و عناصر تشکیل‌دهنده آن‌ها الگوهای سرنمونی از مکان‌های طبیعی هستند و درواقع با توجه به عناصر موجود در طبیعت شکل‌گرفته‌اند. (دیوار– کف– سقف) کهن‌الگوهای انسان–ساخت هستند که مترادف (افق– زمین– آسمان) که شاکله مکان طبیعی است هست. انسان در طبیعت و با حضور درروی زمین و ایستادن در زیر آسمان بودن و حضورش را حس می‌کند و از این طریق در پی کشف و مقابله با نیروهای طبیعی برمی‌آید. مکان‌های طبیعی ابتدایی‌ترین

[Downloaded from hafthesar.iauh.ac.ir on 2026-09-14]
[DOR: 20.1225602.1395.4.15.5.0]

زیست‌گاه‌های بشر بوده و از این زیست‌گاه‌هاست که بشر به راز بقا و چگونگی حضور در جهان پی برد و تا به امروز در این مکان‌ها زیسته است. فرد پی مهروموم‌ها بودن در این مکان‌ها شیوه دخالت در ساختار آن را آموخت و اکنون مکان‌های طبیعی گذشته‌اش را به مکان‌های انسان- ساخت امروزی تبدیل کرده است. انسان با تحت تأثیر قرار گرفتن در یک مکان پی به ویژگی‌های جاذبه و دافعه مکان‌ها برده و برای بهتر شدن مکان‌هایش به مقابله با نیرو و یا گسترش برخی از آن‌ها پرداخت اما آنچه امروزه بسیار مشخص و بی‌نیاز از شرح است، سرعت تبدیل ساختار شهرها و تغییرات فنّاوری هست که شهرهای پر روح و هویتمند گذشته را به کالبدهای بی‌روح و به میدانی برای تظاهر و رقابت ساختمان‌ها تبدیل کرده است. اکنون در شهرها آنچه بیشتر خودنمایی می‌کند، حضور ساختمان‌هایی است که ریشه در دل خاک‌دارند و سر بر آسمان می‌سایند و بدین شیوه باشیدن خود را به نمایش می‌گذارند و شاید این نمایش باشیدن انسان مدرن در دنیای خودساخته‌اش باشد. انسان‌ها از طریق کشفیات و فنّاوری خود چشم‌اندازهای طبیعی را به کلان‌شهرها تبدیل کرده و در میان بناها در پی ایجاد چشم‌انداز و به وجود آوردن فضاهای سبز هست تا بدین‌صورت برای خود جهانی را یادآور شود که در ابتدا در آن می‌زیسته‌اند، او جهانش را با مرزهای گوناگون جدا می‌کند و درجایی دیگر مرزهایش را ناپدید می‌کند اما درنهایت امر برای درک حضورش و اثبات درونیتش باز به‌سوی مرزها بازمی‌گردد و آشکارا شاهد این موضوع است که از هر طرف در جهان بنگرد، مرزی آغاز می‌شود. مرزی که با ساختارش مکانی را حاصل و باکیفیت مکانی، ایجاد تجربه درونی در فرد می‌کند.

منابع

-بشلار، گ. (۱۳۸۸). دیالکتیک درون و برون (پدیدارشناسی خیال). ترجمه: امیر مازیار. تهران: نشر فرهنگستان هنر موسسه متن.

-پرتوی، پ. (۱۳۸۷). پدیدارشناسی مکان. تهران: انتشارات فرهنگستان هنر.

-شیرازی، م. ر. (۱۳۸۹). معماری حواس و پدیدارشناسی ظریف یوهانی پلاسما. تهران: انتشارات رخ داد نو.

-پلاسما، ی. (۱۳۹۰). چشمان پوست: معماری و ادراکات حسی. تهران: انتشارات پرهام نقش.

-رلف، آ. (۱۳۸۹). مکان و بی‌مکانی. تهران: انتشارات آرمان‌شهر.

-شار، آ. (۱۳۸۹). کلبه هایدگر. تهران، انتشارات نشر ثالث.

-شار، آ. (۱۳۸۹). هایدگر برای معماران، تهران: طحان هله.

-طلیسچی، غ. ر. (۱۳۸۴). زیست جهان و پدیده مکان. دوره دکترا، دانشگاه هنرهای زیبا تهران.

-موسوی، س. ج. (۱۳۹۱). رویکرد پدیدارشناسانه به گفتگوی عرصه درون و عرصه برون در معماری مساجد امام و شیخ لطف‌اله اصفهان، (رساله دکترا)، دانشگاه آزاد اسلامی، علوم تحقیقات تهران.

-نوربرگ شولتز، ک. (۱۳۸۸). روح مکان: به‌سوی پدیدارشناسی معماری. تهران: انتشارات رخ داد نو.

-نوربرگ شولتز، ک. (۱۳۸۷). معماری: حضور، زبان و مکان. تهران: انتشارات نیلوفر.

- Seamon, D. (1996). A Singular Impact: Edward Relph`s Place and Placelessness, Environmental & Architectural Phenomenology Newsletter.Fall, Vol7, No3, 5.

- Seamon, D. (1999). Thomas Thiis-Evensen, Archetypes of Urbanism: A Method for the Esthetic Design of cities. http://www.arch.ksu.edu/seamon/reviews-4/19/2012.

-Teague, R. (2005). Intimate immensity in the Preschool Playroom: A Topoa- nalysis of Children`s Play, Environmental & Architectural Phenomenology Newsletter. Winter,Vol 16,No1. 10.

- THIIS-EVENSEN, T. (1987). Archetypes in Architecture. Norwegian University Press, Oslo.

[Downloaded from hafthesar.iauh.ac.ir on 2026-09-14]

[DOR: 20.1001.1.23225602.1395.4.15.5.0]